



امید بلاغتی / نویسنده و منتقد

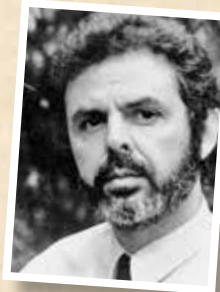
اودرباره مهجورمانده‌های پیر و جوان دیروز و امروز نوشته است

چه خوب که بیرون صف ماندید...

خود صاحب رسانه شود که دیگر بایک تیرودنشان زدن است. از روزنامه‌ها و مجله‌ها در گذشته، رادیو و تلویزیون و حالا شبکه‌های اجتماعی در این نزدیک به دودعه اخیر، نمی‌خواهم با چنین مقدمه‌ای بگویم هنر خوارشد جادویی ارجمند که نه منصفانه است و نه واقعی اما لشکر بزرگ هنرمندان بزرگ بیرون مانده از این مناسبات و نادیده گرفتن و مهجور ماندنشان رنجی است بر دوش عاشقان هنر که هنر را بیش و پیش از هر چیز برای خود هنر می‌خواهند. به همین سبب هاست که از بازیگر و کارگردان، از نقاش و نویسنده، تا شاعران شایسته بسیاری بیرون مانده از لیست سرشناسان و بزرگان هستند. چون یا هنرشان وزنه سیاست و اجتماع را در خود نداشته و به آن بی‌علاقه بودند، یا کار با رسانه و اصحاب رسانه را نمی‌دانستند یا درک هنرشان برای جهان کوچک نقد هنری در این سرزمین دشوار بوده است. در ادامه این متن دلم می‌خواهد از چند حوزه متفاوت چند نام بیرون مانده و گرانقدر را معرفی کنم. تلنگری شاید باشد برای اندک خوانندگان این سطور برای دنبال کردن هنرمندانی سختکوش، با استعداد، نابغه و شوریده و اثرگذار اما مهجور و جدا مانده...

← صف مهجور ماندگان هنر این سرزمین، صف طولانی است با اسامی گرانقدر و بزرگی که انگار تا همیشه و تازمانی که مختصات سیاسی و اجتماعی این سرزمین چنین است مهجور خواهند ماند. جامعه‌ای که هنوز تا مغز استخوان با سیاست سروکار دارد - فارغ از ارزشگذاری این سروکار داشتن همیشگی - و در نگرش طبقه متوسط فرهنگی اش از یک سو و روشنفکرانش از سوی دیگر هنرمند در مقام مصلح اجتماعی، معترض سیاسی یا منجی تلقی می‌شود. جامعه‌ای که هنوز در اثر هنری در پی معنایی الهام بخش برای حیات سیاسی و اجتماعی خویش است و نهایتاً هنر را برای هنر مورد ارزیابی قرار می‌دهد تا دلتان بخواد هنرمند مهجور خواهد داشت و تا دلتان بخواد هنرمندان را بر صدر می‌نشانند که به مقولات سیاسی و اجتماعی چه در هنرشان، چه در حیات روزانه‌شان حساسیت نشان بدهند. خود هنر موضوعی است ثانویه. حالا به این عادت جمعی و تاریخی، نقش عجیب و غریب رسانه و قدرتش در بزرگ و کوچک کردن آدم‌ها در این یک قرن گذشته را اضافه کنید تا ماجرا تلخ‌تر هم شود. حالا بخشی از اعتبار و حیات هنری هنرمند به رابطه اش با رسانه‌ها و صاحبان رسانه‌ها منوط است. این وسط اگر

۲. از سینما:



سهراب شهید ثالث

سهراب شهید ثالث در دو دهه اخیر از آن نام سراسر گمنام و ناشناخته بیرون آمد، همچون کیانوش عیاری که مخاطبان حرفه‌ای‌تر سینما و «سینه فیلی‌ها» به ارزش‌های تأمل برانگیز آثارش پی بردند. اما هنوز هم به گمان من این دو نفر به اندازه جایگاهشان و درک شگرفشان از سینما به عنوان یک مبدیوم هنری و خلق آثاری یگانه و ممتاز ستایش نشده‌اند. قرار دادن این دو نام در این نوشته را اما نقطه عزیمتی می‌دانم برای رفتن به سمت تمامی سینماگران تجربه‌گرا، جسور و هنرمندی که از دایره تنگ و بسته درک سینما در سینماگران ایرانی فراتر رفتند و الهام بخش چند نسل شدند. سینماگران ممتاز جریان «سینما آزاد»، کارگردانان جوانی که با دوربین هشت میلیمتری آغازگر راه تجربه‌گرایی در سینمای ایران بودند. اعتنا به سینمای مهجور این فیلمسازان، شاید راه‌گیزی باشد برای فضای شکست خورده و عاری از خلاقیت و تجربه‌گرایی سینمای ایران در دهه نود شمسی. متخصصان و منتقدان، تحصیلکرده‌گان و دنبال کنندگان جدی هنرهای تجسمی حتماً با نام واحد خاکدان آشنا هستند اما به گمانم کمتر هنرمند برجسته و بزرگ معاصری همچون او چنین در باور و اقبال عمومی به هنر نا آشنا مانده باشد. نقاش ممتازی که خالق جهانی یگانه، رمزآلود و ویژه در فضای نقاشی معاصر ایران بوده و هست. بی‌هیاهو، شلوغ‌کاری و شاید بدون اتصال به جریان‌های صاحب رسانه و قدرت. آثار واحد خاکدان هنوز برایم یادآور این نکته مهم است که هنر تا چه اندازه قدرت جادو کردن دارد. تمام سینمای مستند ایران و نام‌های بزرگش از دهه چهل شمسی تاکنون. مهجور مانده‌ترین مبدیوم هنری در این مرز و بوم که برای من جدی‌ترین، اثربخش‌ترین و قدرتمندترین مبدیوم هنری لااقل در این چهار دهه است. مسلم است که این تصور که فیلم مستند و فیلمساز مستند باید آوازه‌ای همچون سینمای داستانی، ستاره‌های آن سینما داشته باشد باوری عبث، غیرمنطقی و ساده لوحانه است. اما این اندازه نادیده گرفتن نیز حاصل یک وضعیت طبیعی نیست. مثال روشن این وضعیت اینکه در ۱۰ سال گذشته اگر فرهادی را فاکتور بگیریم مهم‌ترین جوایز سینمایی و هنری این مملکت را سینمای مستند ایران از آن خود کرده است. جوایز بزرگ جشنواره‌های هات داکس، ایدفا و... که به بزرگی بردن اسکار و نخل طلای کن هستند. اما بعید می‌دانم حتی محافل جدی‌تر هنری از این ماجرا باخبر باشند. وقتی رسانه‌های سینمایی به چنین دستاوردهای بزرگی بی‌اعتنا هستند دیگر چه انتظاری باقی می‌ماند؟

۳. جوان اما مهجور:



مجتبی پیرزاده

حالا که سینما، سینمای خانگی و تلویزیون این مملکت زیر سیطره چند ستاره مشخص است که بزرگ‌ترین هنرشان نه بازیگری توانمندشان، که رابطه با صاحبان رسانه، اتصال به مافیای سینما، روابط عمومی قدرتمند و... است. حالا که منتقدان سینمایی محترم بودن خویش را هم کنار گذاشتند و تبدیل به روابط عمومی این فیلم یا آن بازیگر شدند و صفحات زرد اینستاگرامی جای مجلات تخصصی را گرفتند مشخص است بازیگران صاحب استعداد شگرف و استثنایی که بازی کردن در این زمین مبتذل را بلد نیستند بیرون گود ستاره شدن، شناخته شدن و مورد توجه قرار گرفتن می‌مانند. حالا که سینمای محدود ما در هر دوره فقط یک مدل مشخص از بازیگری را می‌پسندد و حالا دور دور فریادزن‌های عصبی است، معلوم است بازیگران پخته با بازی‌های درون‌گرا تر که به نمایشگری اغراق‌آمیز تزئین نشده کمتر دیده می‌شوند. همه اینها را گفتم تا با نام بردن از بازیگری که از حضور کوتاهش در فروشنده فرهادی تا حضور نقش دوم (شاید حتی اولش) در فیلم «تومان» مرتضی فرش‌باف، برایم تجسم کیفیتی ممتاز در بازیگری بوده است. مجتبی پیرزاده؛ درخشان و ممتاز اما مهجور و گمنام. کنار این اسم و نقش‌های ممتازش می‌توانم نام یکی دو جین بازیگر ممتاز دیگر را هم بیاورم. علی باقری در دشت خاموش احمد بهرامی و البته در نقش ستوان چارکی و بازی ممتازش در اژدها وارد می‌شود مانی حقیقی تا...

نام‌ها بسیارند اگر هیاهو و سرو صدا اجازه شنیدن و دیدن نامشان را بدهد.

۱. از شعر که می‌گوییم:



شاپور بنیاد

از شعر شروع می‌کنم. هیچ زیاده‌گویی نیست اگر آن را هنر اول این سرزمین بدانیم. هنری که بزرگ‌ترین چهره‌های فرهنگی و هنری تاریخ این سرزمین به آن مشغول بودند. از رودکی، عطار تا سعدی و حافظ و مولانا و خیام. اما شعر این سرزمین، از پسامشروطه، تبدیل به ابزاری برای مبارزه سیاسی هم شد. چنین نگرشی به وضوح بسیاری از شاعران مهم این سرزمین را از گعده بزرگان شعر و ادب این سرزمین بیرون راند. برای من عاشق شعر که نزدیک به دو دهه بی‌وقفه پیگیر شعر فارسی بودم انتخاب شاملو به عنوان بهترین شاعر یک قرن اخیر در مجله وزین وزن دنیا معنادار است. انتخاب شاملو به عنوان برگزیده اول و بیرون ماندن نام‌های درخشانی که شاعرانی یگانه و ممتاز بودند. اصلاً همه این روال هم که منطقی باشد بگذارید از شاعرانی بگویم که نامشان مهجور مانده تا همیشه است: هرمز علی‌پور، بهرام اردبیلی، پرویز اسلامپور، شاپور بنیاد. چهار نامی که شما را به خواندن شعرشان دعوت می‌کنم. در همان



هرمز علیپور

نظرسنجی شاعران سده نیمایوشیچ نفر دوم است (با هر نگاهی به شعر قرن بلاشک نیمایمهم‌ترین و بزرگ‌ترین نام است اما به اندازه کافی برای اولین بودن سیاسی نیست) و احمد رضا احمدی نام شانزدهم. پایین‌تر از ابتهاج و نصرت رحمانی و شفیعی کدکنی. عجیب روزگاری ست...

